

در او در سن فلوانه قال صلح ذریستی لکانت ذریته کلهم ایمة پس از تحقیق یکمیت حسین علیه السلام یکمیت صلح
لی ذریستی یعنی اصلاح ن... پس که از آن سلطان بعضی اولاد مفهوم میشود و صلح ذریستی بجز نطفه و معیش بنک ذریست پس
اصلاح کن هر آینه می بودند تمام ذریته حسین علیه السلام همان وله بر صنع الحسین من ناطمه و لا من انشی و لکن
کان نواتی به ابی فیض ابهامه فی نفسه فی مصرتها یا یکفیه الیومین و الثلثة تمت علم الحسین من
لحم رسول الله صلعم و دمه و لم یولد مولود ستمه الله الا عبسی ابن یانم و الحسین ابن علی ^{علیه السلام}
و سلامه علیهما و شیر ذاده ش حسین از فخر و ازین یکمیت لکن آورد همیشه حسین نیز همواره اصلاح یعنی را بجهت است... و خود ای آوردند
پس می نهاد آن صلی الله علیه و آله در آن حسین علیه السلام پس از آن کشت انقدر شیر که کفایت میکرد و دو سه
روز پس بود که وقت حسین از کشت خون نیز بر سر صلعم... شولت شمس فرزند شمس یا به معنی فرزند شمس که مدت
عمل او شش ماه باشد که عیسی ابن مریم و حسین ابن علی علیهما السلام حضرت یحیی بن زکریا بن مریم و علی بن ابی طالب
عزوجل بر سر نمان بسیار و غیره قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لما ارضع حبس مثل
علی ما سول الله صلی الله علیه و آله یقتل الحسین علیه السلام احسن بید علی علیه السلام فخر ذریه
ملیا من البهار فغلبهما عبرة فلم یفر فاحتی هبط علیهما جبرئیل او قال ما سول رب العالمین انقل الیهما
ربکمما یقرء کما السلام و یقول عزهت لما صبر عما قال یضرب بعض من محمد بن قنویه از محمد بن بعضه الزرار از ابی الکتاب
از محمد بن یحیی از محمد بن یحیی از غیر آن روایت کرده است که گشت سعید بن یساک که شنیدم ابی عبد الله علیه السلام را که میگفت
که هرگاه جبرئیل خبر شهادت حسین علیه السلام بر رسول کند از ساینده بنا نبسبب که اگر رفت دست علی را علیهما السلام پس خلوت کرد
با علی تا زبانی دراز از وزیچس غالب شد رسول خدا او علی را که یه و با هم گریستند پس از هم جدا شدند تا آنکه نازل شد بر او شان جبرئیل
ما گفت رسول رب العالمین این شک ما وی است و گفت بر سبب که او علی که پروردگار شماست از شما سلام و میگوید که سوگند
می دهم شما را که شما هر دو صبر را کارمند شوید پس صبر کردند بر آنچه در مشیت این روی است ابن بابویه فی الاصلح
عنه صفیه بنت عبد المطلب قالت لما سقط الحسین علیه السلام من بطن امه کنت و لیتمها

قال بنی صلعم یا عمة هان المشی نفلت با رسول الله صلعم انا له نطفة بعد نفال صلعم یا عمة
 انت نطفته ان الله تبارک و تعالی قد نطفه ابن یابوید در امامی از صفیة دختر مسطح الطیب روایت کرده است که چون
 حکیم علیہ السلام از شکم مادر خود جدا شد من تعهد خدمت جناب فاطمه علیها السلام بودم گفت بنی صلعم ای یاسا بسوی من ربه
 پسر مرا پس گفت ای رسول خدا صلعم بجز زمین پاک نمرده ام پس گفت رسول خدا ای عمة اشرا پاک بسکنی غریق که من ای تبارک و تعالی
 در پاک کرده است و منہ عنہا نالت لما سقط الحسین من بطن امه قد نفعته الی ابني نوضع الی
 صلعم لسانه فنته و انزل الحسین علی لسان رسول الله بمصیبه قالت فما كنت احسب من
 الله صلعم بعد و لا الاینا و عسلا قالت فیما للحسین نقبل الی ابني علیه السلام بی عیننا ثم دفعه
 الی زهوی سکی و یقول لعن الله قوما هم قاتلوك یا بنی یقول لها قلت قلت فذاک الی زهوی
 و من یقتله قال الیه الباعینہ من بنی امیة لعنهم الله و در امامی روایت است از صفیة که گفت هرگاه میروم
 حسین علیہ السلام از شکم مادر خود پیش و آدم اشرا بر رسول خدا پس نهاد آنحضرت صلعم زبان خود را در دهان حسین علیہ السلام
 در و آورد و حسین علیہ السلام بر زبان رسول خدا در آن حال که می بکشد اشرا پس گفت صفیة که مرا کجا می بردی که رسول خدا غذا میدهد
 بسکین علیہ السلام شیر و شکر آگفت صفیة که پس بول کرد حسین پس بوسید بنی در میان هر دو چشم حسین را پس داد او را من
 و در آن حال میگردید رسول خدا و یک گفت که لعنت کند خدا تو می را که کشند کان تو از بی پسر من و بمن کلام راسته بار گفت
 صفیة گفت که گفتم رسول خدا که پر و مادر من من ای تو باد که قتل خواهد کرد او را گفت بخشنه او را که رهی یا بنی از بی بیعت کش
 خدا تعالی بر او شان و روی ان رسول الله صلعم قام الیه و اخذہ ککابیح و یهلل و یحمد و یسبح
 کرده شده است که چون حسین علیہ السلام متولد شد بر فاست رسول خدا آوردت بسوی او و گرفت او را در کنار خود و بود و آن
 حسین علیہ السلام که تسبیح و تهلیل و تحمیه خدای تعالی میگردید الطوسی با سند از عن الرضا عن ابایه
 عن علی ابن الحسین علیهم السلام قال حدثتني اسماء بنت عمیس الخثعمیة قالت لما نزلت
 حلماتك فاطمة بنت رسول الله صلعم بالحنن و الحسین علیهم السلام قالت فلما ولد الحسین

عليه السلام جاء النبي صلى الله عليه واله وسلم فقال يا اسماء هاتي ابتي قالت قد نعتته من قبل
فخرقة صفراء و فرجى بها قال الم اعهد اليكم ان لا تلعنوا الم ولودني خمرقة صفراء و دعوى
خمرقة بيضاء فلفه بها ثم اذنت في اذنه اليمنى و اقام في اذنه اليسرى و قال لعائش اسميت ابني
هذ اقال ما كنت لا اسبقك باسمه يا رسول الله قال و انا كنت لا اسبق برابي عمرو و جل قال
فهيط جبرئيل قال ان الله يقرءك السلام و يقول لك يا محمد على منك بمنزلة هارون
موسى الا انه لا ابني بعدك و اسم ابن هارون قال النبي و ما اسم ابن هارون
قال جبرئيل اشرك قال و ما اشرك قال اخسرت اسماء فسمي الحسن تنسخ موسى باسناد و روايت كذا و ايضا
عبد السلام ابو ابي نو علي بن حسين عليهم السلام و فرمود علي ابن حسين كه بيان كرد من اسماء بنت عيسى خشيده و گفت
كه من تمام شده تو فاطمه دختر سوخته و صلعم بودم كه من حسين به كار متولد شده من ابي صلعم پس گفت اي اسماء ريسرا
س و دم من را چيني در بار چه زور كه پس دور انداخت آن بار به را بني و فرمود كه آيا كفتيم ام از شما كه چي را در پارچه
زرد چيجه و طلب كه در بار چه سفيد پس چيجه حسن عليه السلام را در آن پارچه بعد از آن در كوش راست حسن اذان گفت و در
كوش چپ او اقامت گفت و گفت علي را كه چه نام نهادي اين پسر مرا گفت علي كه مرا در نام نهادن او سبقت بر دست
انگشت فرمود كه مرا هم زيبا نيست كه سبقت كنم در نام نهادن او بر پروردگار خود عمرو و جل گفت كه پس فرمود آه جبرئيل و گفت
كه من با سلام و بگويد ترا اي محمد كه علي از تو بمنزله دارد و است از موسي كه تو سبقت بغير بعد از تو پس نام بنده پسر خود را
منام پسر را و ن گفت بغيره كه اسم پسر را و ن حيت گفت جبرئيل كه نام او شير است گفت بغيره كه ترجمه لفظ شير در زبان
عربي حيت جبرئيل گفت كه ترجمه آن حسن است آيا كه س نام نهاد بغيره او را حسن قالت اسماء فلما ولدت
فاطمه الحسين فسميها به فجع في النبي عليه السلام فقال هلمي بي يا اسماء و ان نعته في خمرقة بيضاء
ففعل به كما فعل بالخرقالت و بكي رسول الله صلعم ثم قال انه سيكون لك ولد يتالاه
عز قائله لا تعاقب طمه بذلك قالت اسماء فلما كان في يوم سابعة جاءني النبي

فقال اهل بيته به فعل به كما فعل بالحسن بعونه كما عني عن الحسن كبشا املح و عطي
 القابه النوراك و رجد و حنوا سبه و تصدق بوزن الشعر و رثا و حلق راسه بالخلوق قال ان الله من
 نكل الجاهلية قالت ثم وضعه في حجره ثم قال امي هذا انقله نيه يا غيبة كما فرقة من بني امية لا ان الله
 شفاعتي يوم القيمة يفضله رجل شيلم الدين و يكفر بالله العظيم ثم قال اللهم اني اسلك فيهما
 باسلك ابن ادهم في ذنبايته اللهم اجبرهما واحب من خبيهما و العن من بغضهما ملاء الارض السما

گفت اسما که برگاه زاد فاطمه حسین را بچری کردم فاطمه را بان پس آمدنی گفت بسیار پسر مرا ای اسما پس با دوام حسین را دیدم
 سفید سمه و پس کرد رسول شد با او آنچه کرد با حسن گفت اسما که چه کرد سوخت اسلم پس گفت که قریب هست که بر این تو
 صحنی خواب بود خدایا نصت کن گشته او را و گفت پیغمبر با اسما که از آنچه من گفتم بفاطمه خبر ده و گفت اسما چون شد حسین
 در روز بفتح آمد سوخت پس گفت بیار ای اسما پسر مرا پس آوردم او را پس کرد با او آنچه کرده بود بحسن عید شلام و عقیقه کرد
 از طرف و چنانکه عقیقه حسین کرده بود کفش املح خوش شکل را و داد تا بله راران و پای آن بز و تراشید سر انرا تصدق داد
 بوزن سوزان نقره و مالیه مر او را بخوشبو و گفت که تحقیق خون او از فضل طایفه هست گفت اسما که پس نهاد سوخت را
 حسین را در کفن خود و گفت که این پسر مرا خواه گشت کردی باغی کا فر از بنی امیه برساند آن کرده را خدا تعالی شفاعت کن
 روز قیامت خواب گشت او را مردی که رفته خواب کرده در دین و کا فر خواب شد بخدای بزرگ پس گفت با خدا یا تحقیق سوال
 میکنم درباره من و حسین آنچه را سوال کرد ابراهیم در اولاد خود با خدا یا دوستان من دو دوست کسی را که دوست
 دارد آن بر دورا لعنت کن کسی را که با او شان بغض دارد لغتی که مملو کند زمین و آسمان را قال الشيخ ابن عماد مشیر الا
 حزان و ان الحسین علیه السلام لجنس خلون مشجعات سنة اربع من الهجرة من ثبث الثالث منه و
 او اخرها مع الاوّل سنة ثلث و قبل الجنس خلون من حماى الاوّل سنة اربع من الهجرة
 شیخ ابن عماد مشیر الا حزان گفته است که حسین متولد شد پنج روز گذشته از ماه شعبان یعنی بتاریخ پنجم ماه شعبان سال
 چهارم از هجرت بعضی گفته اند که بتاریخ سیوم متولد شد از شعبان و رقیه دیکه در اخر تاریخ الاوّل سال سیر از هجرت

در قول بتاریخ نجم از سعادى الاولی سال مبارک از هجرت متولد شد المناقب والذوالحسین عام الحذل ثمان سنه
 یوم الخمیس و یوم الثلثاء الخمس خلون من شعبان سنه اربع من الهجرة بعد اینه بعشره اشهر غریبا
 یوما واسمه الحسن بنی التورثه مشهور فی الاصل جناب منقوست از مناقب که متولد شد حسین در سال خندق
 در یمنه و پنج سنه با مرتبه تاریخ ششم سال مبارک از هجرت بعد ده ماه و بیست روز از تولد برادر خود حسن السلام غم
 در توریت ششماهت دوری کمال طاب و روی اینه لم یکن یمنه و بدیاجه الا الحمل والحمل ستة اشهر
 و روایت کرده شده هفت که تحقیق نمود در تولد او و تولد برادر او زه نه مکرمت محی و ده ت حمل شش ماه بود کینه ابو عبد
 والخاص و ابو علی و القابه الشهید السید و البسط الثانی و الامام الثالث و بود کیت امام حسین
 ابو عبد الله و فاس کشته او ابو علی بود و بود لقب اشهد عنه و بسط ثانی و امام ثالث و قال کمال الدین اطلعه کینه ابن
 علیه السلام ابو عبد الله لا غیر و اما القابه ذکر اکثره الرشید و الطیب و الوفی و السید و
 الزکی و المبارک و التابع لم حنا لله لا لسط و اشهرها الزکی لکن اعلاها ربه ما لقبه
 به رسول الله صلعم فی قوله عنه و عن ابنه اشهد ما سید اشباب اهل الجنة فیکون السید
 شرفها و کذلک البسط فانه صلح عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال حسین سبط من
 الاسباط و اما من الخشیاب و الدلیل علی ذات الله عز و جل کمال الدین ابن علی گفت که کینه
 حسین علیه السلام فقط ابو عبد الله است - غیر آن لکن القاب حضرت بسیار است رشید و طیب و وفی و سید و زکی
 مبارک و تابع کمراضات الله یعنی تابع صفای معنای تعالی و سبط و مشهور تر از همه این القاب زکی است مکن برتر از همه
 آن القاب از روی رقبه است که ملقبت کرد رسول خدا حسین را بدان لقب در عیث خود از حسین و برادرش حسن که
 این برادر سید جوانان اهل بیست اند پس ازین سبب سید اشرف القاب است و همچنین بقیه بقیه اشرف القاب است
 چرا که بصحبت رسیده است این خبر از رسول خدا که فرمود آن صلعم که حسین سبطی است از اسباط یعنی از جمله آن
 اشهاد است که خدا تعالی ذکر آنها موده است در قرآن و این مناسبت در القاب انحضرة زیاده کرده است که حسین

دی به شریعت و دولت کننده است یردانت خدا و قتل المقتل و کان الحسن و بشبهه من صید را الی ما سده بالینی
 بن الحسن بشبهه به من صید را الی ما جلید و کافاً علیهما السلام حبیب رسول الله صلعم من
 جمیع اهل و اولاد گفته است معنی که بود سن و مثلاً رسول خدا صلعم از سینه تا سر و نو حسین تشابه نبی از سینه تا بر دو پا
 بن عبد صلعم و بود آن هر دو و محو سوغی از تمام اهل و اولاد اکفرت و ماوی عزادان عن سلمان رضی الله
 عنه قال سمعت رسول الله صلعم یقول فی الحسن و الحسین اللهم انی اجمعنا فاجمعهما و حبس
 اجمعهما روایت کرده است از سلمان رضی الله عنه که گفت سلمان که شنیدم رسول خدا صلعم را که میفرمود بار خدا یا کفرت
 دوست میدارم من حسین را پس دوست دارايش ترا کسی را که دوست دارايش ترا و قال صلعم ما حبب الحسن
 و الحسین علیهما السلام اجتهه و مراجه الله و مراجه الله ادخله الجنة و من اعصمها بعضه
 بقدم خلد و فی النسا و گفت آن صلعم که هر کس دوست دارد من حسین علیها السلام با دوست دارم او هر کس که من
 دوست دارم او را دوست داشته است تعالی او را و هر کس که دوست دارد او را حمت ایتالی داخل کرد او را در جنت و هر کس
 بغض دارد بان سر و تعین دارم با او و هر کس که بغض دارد من با او بغض دارد خدا تعالی با او
 محله کرده اند او را آتش منی همیشه دارد او را و در وزخ ابن قولویه با سناد از عن ابنی عبد الله علیه السلام
 قال لما ولدت فاطمه الحسین جاء جبرئیل الی رسول الله فقال له ان امتك تقتل الحسین
 من بعدك ثم قال الا اریك من تربتها فترج بها فخرج من تریبه کربلا
 فاماها ایاه ثم قال هذه التریبه التي یقتل علیها ابن قولویه با سناد خود روایت
 کرده است از ابا عبد الله علیه السلام که فرمود اکفرت علی السلام که هر کجا و زاد فاطمه حسین را اید جبرئیل بسوی رسول خدا
 پس گفت بر سوگند ام که محقق است تو خوا پرگشت حسین را بعد از تو بعد از آن گفت جبرئیل که ای تو بنام خاک انجای که گشته
 خوا به شد حسین در آن پس زو با زدی خود پس برون آورد از خاک کربلا پس بنمود آن خاک را چه پنجه خدا پس گفت جبرئیل
 که این خاک آنست که بر آن حسین گشته خواهد شد و یا سناد از عن عبد الرحمن بن القوی عن سلمان

قال رهل بقى في السموات ملك لم ينزل الى رسول الله يعزبه فولد الحسين والخيرين
 اياته وحمل اليه نديمه مصر وعامد بنو حاتم قولا طرعا محذرا ولا نقال رسول الله اللهم اخلك
 من جناله واقتل من نبتله واذبح من دبحه ولا تتغابما طلب قال وما بقى احد مبر
 تابع على قتله ان كان في محاربتة الا اصابة جنون او جلد م او برص او صاها ذلك وراثة
 في نسلهم و عبد الرحمن عنى باسناد از سلمان روايت کرده است که گفت سلمان که باقی نماند در آسمانها
 که نزل نخواستند و در حالیکه تمام برسی میکردند و در صحبت پسر حسین هم و خبر میدادند و او را ثواب دادند شهدا و او را بود
 به نوشته کردی آو و بسوی رسول خدا خاک منتقل حسین را در حالیکه افتاده بود حسین زنج کرده شد آگشته انداخته شده و فرود
 که آتش و خوار و یاری داده نشد و پس گفت رسد آید از ایا نوار کرد آن کسی را که حوار کرد حسین را و بخش کسی را که گشت
 و فرج کن کسی را که زنج کرد او را و بیره در عن کشته او را با چنه طلب کرد گفت سلمان که باقی نماند بچس از آن کسان که متا
 نه اند و نفس حسین را با تریک یک بود که اینک رسیده از اجون و دیوانه شد یا مجنون یا سرده شد و گشت آن مرض
 در امت در نسل آن باسناد عن ابر عمار قال الملك الذي جاء الى محمد صلى الله عليه و آله
 نقل الحسين كاحسب ميل الروح الامير مبنشور لا حجة با كيا صار خا قد حمل
 من تدمرة وهو يفوح كالمشك وقال رسول الله تفلح امة تفلح فرحي ان قال فرح ابنتي
 قال يصارها الله بالاختلاف فتخلف قلوبهم وان عباس روايت کرده که فرشته که آمد بسوی پیغمبر
 حصار از قل حسین هم آن فرشته جبرئیل روح الامین بود در طالبه بود آن روح الامین پر کشاده و گریان و لغوه زان
 و بر دانسته آورده بود خاک حسین و آن بوی خوش سداد چون مشک و گفت رسو کند احد که ایا فلاح خواهد یافت
 امی که خواهد نشت بچه مر با گفت بچه دختر مرا این مشک را روی هست چیزش که خواهد زد اسزاد هلاک خواهد کرد آن کرده
 خدا بعلی سبب اختلاف پس گفتند خواهد شد الهی شان و سبب اختلاف بهم تنال و بعد ال کرده کشته
 خواهد شد فی الجمله بر سر ایام فی بعض الاخبار ملكا من مملكة الصفيح الا على اثنان

ذریقه انبی علیه و اله الصلوٰت و استاذت برده بالنزول الی الارض لنبی عارته و کار ذلک
 ملک لم یمنزل الی الارض اهل امین خلق سلما اراد النزول اوحی الله تعالی الیه یقول بها الملك عزم
 فلما ان جلا مرابطة اسمه یزید یقتل فرخه الطاهر بن الطاهر نظیرتہ البتول مریم بنت عمران
 قال الملك لقد نزلت الی الارض و انا مسرور بن و ید بیک محمد مکلف اجزاه بهذا الجزا بفتح و شیا
 لا استی منه ان الحجه یقتل و لدی فلتنی لم انزل الی الارض قال فنودی الملك من تعرق
 ما سبه الی فضل ما امرت به فدخل الملك الی رسول الله و نشر احجه بربیع یله و قال یا
 رسول الله اعلم انی استاذت فی النزول الی الارض قال و ینک و نریا ربک فلیت ربی
 یا حنیف یا عظیم یا عظیمی و لم انک بهذا الجنس و لکن لا بد لاقفاد امر ربی عزوجل اعلم یا محمد ان
 ربک اسمہ یزید نزل الله تعالی لعنا فی الدنیا و علنا فی الاخره یقتل فرخک
 الطاهر بن الطاهر و لا تمنع قاتله فی الدنیا من بعد الا قلیلا و یاخذ الله مقاصدا
 علی سوء عمله و ینزل محمدا فی السابکی البنی بکاء اشدید و قال ایها الملك هل تفلح
 امه یقتل و لدی و فرخ ابنتی فقال لا یا محمد یلین میهمم الله باختلاف فلوبهم و استقام
 فی الدنیا و لهم فی الاخره عذاب عظیم و در کجاست که روایت کرده شده است در بعض اجزاء سنک
 تحقیق فرشته از فرشتگان ملا را علی بیدان بنی شتاق شده و اجازت خواست از پروردگار خود بفرود آمدن بر زمین بر آن
 زیارت رسول خدا و آن فرشته گاهی بر زمین نازل شده بود از ابته ای مخلوق شدن خود پس هرگاه اراده نزل که در دنی
 الله تعالی بسوی او در حالیکه گفت حسب یتعالی با و کای فرشته خبرده محمد را اینک مروی از است تو که نام او نیز خواهر
 خواهر گشت فرزند را که آن فرزند خود طاهر است و پسر طاهر است آن طاهره که بفرودش مریم دختران عمران است در طه
 یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس گفت آن فرشته که برآیند تحقیق نازل شوم بر زمین و در آن حال بدین دیدار
 شرف است انچه خبر تو سرور و نشاد باشم پس چگونه خبر دهم انرا باین خبر غم فراد تحقیق که من شرم میدارم از سر خبر

از اینکه در دنیا کتفم اورا بچند اوج قتل پسرش پس ایگاش که نازل میشدم من بسوی زمین گفتم ماوی که پس ما کرده شد ملک
 از بالای سرش اینکه بکن آنچه بان مور شده پس آمد آن فرشته بجهت پیغمبر خدا و بچشاد بان خود پیش پیغمبر خدا و گفت ای
 رسول الله بدان که من اذن خواستم در فرود آمدن زمین اشتیاق دیدن تو و برای زیارت تو پس ایگاش پروردگار من شیگاش
 بان پروردگاری آوردم برای تو این خبر که ضرورت است مرا جاری کردن حکم پروردگار عزوجل بر آن ای محمد که تحقیق مروی از است
 که نام او نیزید است زیاده کناد اورا احسانه ایگاش لعنت در دنیا و عذاب در آخرت قتل حوام که پسر ترا که خود طایر است و پسر ترا
 یعنی پسر فاطمه است و بهره در کجا به شده گشته او در دنیا بجهت کشتن پسر تو مکررم و مومنده حوام کرد اورا احسانه ایگاش در عالم
 اورا قصاص حوام نمود بر نفس ما و حوام بود آن قاتل همیشه کس از نوح پس که نسبت نبی بکمر بستن شده بدو گفت که ای فرشته
 آیا فلاح حوام یافت که در سجده که قتل حوام کرد پسر را و بجهت احترام پسرش گفت فرشته که فی ای محمد بکه حوام آمد اجنت حق تعالی
 اختلاف در بیان و پهای شان با بنای شان در خانه دنیا و برای او شناخت در آخرت عذاب بزرگ قال الشیخ
 بعضی من اصحاب السید ابیطاهر و من جمیعهم الله و التی و اینه هنها ما خودتة عن بان استهما
 انه قال اصحاب الحدیث فلما اتت علی الحسین سبته کاد له هبط علی البی و اثنا عشر ملكا
 احدهم علی صورته النین و الثلث علی صورته و لدا دم و الثمانية الباقون علی صورته
 شتی محمدا و جوهرهم و قد نسروا احضرتهم و هم یضرونه یقولون انه سینزل بن لدا الحسین
 ابن فاطمه ما نزل بهابیل من قابیل و سعطی مثل اخرها و یحمل علی قاتله مثل و مرنا
 بیل و لم یقولك الا نزل علی النبی کل یقرء السلا و بعزه فی الحسین و یخبره شباب ما یعطی
 و یعرض علیه ترهته و النبی یقول اللهم اخلد خالده و اقل قاتله لا تمتعه بما طلبه گفت
 شیخ جعفر بن محمد بن غاوس سید ابن طاووس و روایت اینجا که گفته شده است از روایت آن پروردگار آن اینکه تحقیق گفتند
 اصحاب بیت که هرگاه آمد بر حضرت امام حسین علیه السلام بیک سال کامل فرود آمدند بر پیغمبر خدا و از دوه فرشته
 یکی از آن بصورت شیر و دیگر بصورت کاه و دیگر بصورت اژدها و دیگر بصورت انسان و هشت فرشته آن دیگر

که ماتی مانند از دوازده بر اشکال مختلف که روی آنها سرخ بود دراز کرده با لباسی حوز را او نشان خبر عزا میدادند و ماتم پرسی
 میکردند سوخته را و میگفتند که تحقیق زود باشد که نازل شود بر فرزندان تو حسین و پسر فاطمه که نازل شد بر امییل پسر آدم که او را
 امییل نامت کشته بود و با سده داده شود آن فرزند تو اجرایی مثل اجر امیل و بار کرده شود بر قافل او بار کنان مثل کنه
 قایل و باقی مانند سیح فرشته که نازل شد بر نبی و هر یکی بخواند بر او سلام و ماتم پرسی او میگردد و صحبت کند
 حسین و خبر سید او رسو کند او را جوابی که داده شود آن حسین و سر فرشته میگردد و نیکو مت رسو کند او را خاک کبریا را
 و رسو کند او را که با حنایا خوار گردان خوار کنند او را و بخش کنند او را و بهره اندوز گردان کنند او را و بگویند
 و ثم قال فلما انت عليه سنتان خرج النبي الى بصرى فوقف في البعض الطريق واسترح
 ودعت عينا منسئل عن ذلك فقال هذا اجر ميل فجرني عن امان بنسطة فترات يقال
 لها كبر بلا يقتل فيها ولدي الحسين برفنا طمة بعد ان كنت محببنا فماك چون آمد بر حسین رسول
 یعنی عمرش بدو سال رسید برون آمد رسول خدا بصره پس متوقف شد در نشانی راه و گفت که امان الله و انا اليه رجعون
 و هر دو چشمان پر آب میشدند پس پرسیده شد از سبب گریه یعنی مردم از سبب گریه از آنجا بپرسیدند پس فرمود
 رسو کند او را که اینک جبرئیل خبر میدهد بر ما رسو سبی بر کناره دریا یی فرات که آن زمین را کبریا میگویند که در آن کشته خواهد شد
 پسرین حسین بن فاطمه فقیل له من يقتله یا رسول الله پس گفت شد با او که کدام کس خواهد کشت او را ای پیغمبر
 فقال رحل اسمه بين يدي پس گفت رسو کند او را خواهد کشت انرا مردمی که نام او نیزیه است و کافی النظر اليه
 و الى مصرعه ويدفنه بها و کافی النظر الى السبايا على اقطاب المطايا و قد اهدى راس
 و لى الحسين الى بين يدي لعنه الله و من كوى بايش چشم خود حاضر می بینم و نظر میکنم بسوی حسین و در جای
 کشته افتادن او در جای دفن او در زمین کربلا کویا می بینم بسوی اسیران بر چهارشته ان و حال این است که فرستاده
 شده است سر پسرین حسین بسوی یزید لعنت خدا باد پر او فوالله ما ينظر احد الى راس الحسين و يفرح
 الا خالف الله بين قلبه و لسانه و عذبه عذابا الیما پس چشم خداست که نه بیند همگی بسوی

سرسین... دوست کینه کله کله... فتنه زدند استغالی در دل و زبان او و غذا کینه او را بزدایی در دناک قدر راجع الی بنی
سین سفره... حمون ما مهمون... اذنا خذ بنا و سعد المیز و اصعد مع الحسن و الحسین و خطب
ن و عطا الناس بعد ازان باز گشت پیغمبر عز سفر خود در حالت غم و اغم و شکسته خاطر و اندوه پس بر آمد بر پهن
براه خود حسن و حسین علیهما السلام را و خطب خواند و وعظ و بیند گفت مردمان را قبلما طرح خطبه وضع می ده
المنی علی راس الحسن و علی و یسر علی راس الحسین و قال اللهم احببنا اعدک رسولک
و هذا طایب عترتی حنیاء... و منی و افضل ذممتی و من اختلفهما فی امتی و قد اخبرنی جبرائیل
ان لادی هذا مقتول با یستمر و الاخر شهید مضرح بالدم اللهم ببارک له فی فناء جعل
در سادات الشهداء اللهم لا تبارک فی خاتله و خاذله و اصله حراً فبارک احشره فی
اسفل دربارک الحجیم پس چه در فرغ شد سوگند ام از خطبه خود بخاود دست راست خود را بر سر حسن عم و دست چپ خود را
بر سر حسین عم و گفت که یا من یا بخلیق که محمد بنده تو و مغیرتست و این هر دو یعنی حسن و حسین پاک ترین عترت من اند
و بر کز بدگان نشانی من اند و بهترین او و من اند و ان کسانند که من حلف خود خواهم که در آنها را در است خود و چه
تحقیق خبر داده است مرا بر سر من که ان پس من گشته خواهم شد بر سر یعنی حسن علیه السلام و بر سر یعنی حسین علیه السلام شهید
و آورد و خواند شد در خون بار خدا یا پس برکت ده انرا دکنه شدن و بگردان انرا سرداران شهید ادبار خدا یا برکت
ده کشته و خوار کننده او را در برسان او را باش و در رخ خود و محشور گردان او را در اسفل درجه و در رخ
قال فضح الناس بالبکاء و العویل گفت راوی که پس با یک برداشتن مردم بگریه و آواز گریه بر آورد و نطقاً
بسم الی م ایها الناس ابتکونہ و لا تمضونہ اللهم کن لہ و لیا و فاضراً پس گفت آن مردم
پیغمبر که ایها الناس گریه میکنید بر حسین عم و صد کاری نمیکند او را یا حشر ایما تو دوست و مدد کار حسین باش
شم راجع الی بنی عم و هو متغیر اللون بجمہ الرجاء فخطب خطبه اخری من جرح و عینا که
تاهل ان دم و عا پس ازان ترجیع کرد پیغمبر یعنی گفت که انا لله و انا الیه راجعون در حالیکه یک

ز جانب ایشان پس بگذرد او شاق از آن بی اذن من کوشتری آب دشنه رو سیاه از شناست اعمال خود شد تتر
 علی رایتی اشلی سواد امن لاری فاقول لهم کیف خلفتمونی فی الثقلین الاکبر والاکبر
 کتاب الله و عترتی فقولون اما الاکبر فخالفتنا و الا اصغر فخذنا فها هم کل منزق
 فاقول البکم عنی فصل ما من ظمائر عطا شامسو دة وجوه هم پس ازان وارد شود بر من علمی دیگر که باشد
 ساه ترا از علم اول پس بگویم با اهل آن علم که چگونه رفتار کردید شما بعد از من با ثقلین اکبر و اصغر پس بگویند آن کرده و لکن اکبر
 پس مخالفت کردیم ما انرا یعنی مخالفت احکام الهی که در قرآن است اینها آوردیم و لکن اصغر یعنی عترت پس نوار بگویم انرا و پاره
 کردیم انرا هر پاره کردنی پس بگویم و فرستاید از نزد من پس باز کرده اند از اب یعنی از عرض کوشتر نشد و بی اب در خالیک باشد
 رو سیاه شد تتر د علی رایتی اشلی سواد امن لاری فاقول لهم من انتم فقولون نحن اهل کلمة الحق
 و التقوی عن امیه محمد و حقیقه اهل الحق و حملنا کتاب ربنا فاحلنا حلاله و حرمانا حرامه
 و اجتنادنا حرمه فذکرناهم بکل ما نضرنا منه الفسنا و قائلنا لهم من نارا هم
 فاقول لهم ابشر و افا فابینکم محمد و لقد کنتم فی الدنیا کما و صفتکم استقیم من حق
 نصیران صرا و بین بعد ازان وارد شود بر من علمی دیگر که تا بان باشد از تو پس بگویم بان کرده صاحب علم که شما نیستید
 پس بگویند انبا که با اهل کلمه توحید و تقوی ایم از مره امت محمد و ما بقبل اهل حق ایم و پر د استیم کتاب پروردگار خود را
 پس حلال دانستیم حلال آن کتاب را و حرام دانستیم حرام آن کتاب را و دوست گردیدیم در بینه محمد اهل حق یاری دادیم او را
 آنچه یاری دادیم ازان ذات خود را و جنگ کردیم با اوتسان کسی را که دشمنی کرد با اوتسان پس بگویم با اوتسان که مرده باد
 و بشارت با او من بنی شما ام محمد و هر آنچه تحقق که بودند شما در خانه دنیا چنانکه بیان کردید شما پس بنو شما هم او شکر
 از عرض خود یعنی عرض کوشتر پس انبا سراب شوند را و می رسول الله کان یومئذ مع جماعه من اصحابه
 سایرانی بعضی لطیف و اذاهم بصیاب بلعونی ذلک الطریق مجلس الی عنده صبی
 منهم و جعل یقبل بین عینی و یلاطفه ثم اقعده علی حجره فکان یسئله فسل عن علفه

آنحضرت متغیر بود و چهره او سرخ گردیده بود پس فرمود خلیفه و کبر فخر در حالیکه دو چشم آنحضرت علیه السلام که بر سینه نهاده شده
 فان ايها الناس اني اخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي و ما ج ما همي فمن اتى انهما لم
 يفترقا حتى يردا على الحوض الا و اني انظرهما الا و اني لا اسئلكم في الا ما امرني به الا
 لا اسئلكم الا المودت في القرى فانظروني ان لا تلقوني عددا على الحوض وقد
 بغضتم عترتي فظلمتموهم وقتلتموهم بعد ان فرمود پنجمین است که ای مردمان من بگذارم خلیفه
 خود را شما ثقلین را که کتاب است و عترت و اولاد من است و ثمره خود را و به تحقیق که آن کتاب خدا و عترت خدا خواهد شد
 از بعد که تا آنکه بر سینه بر زمین بر عرض کوشه آگاه باشد که من بی بینم اینها را آگاه باشید که تحقیق من سوال نمیکنم از شما
 در آن باب کفر آنچه حکم کرده سرانجام پروردگار من دان ایست که سوال نمیکنم از شما مگر دوستی را در اقرار خود پس
 نکاه بر این امر را که عاقبات نمینید با من فردای قیامت بر عرض کوشه در آن حال که دشمنی کرده باشید با عترت من
 و کتب باشید اولاد و الا و انه سیرد علی یوم القيمة قلت رایات من هذا الامه رایة سودام
 مظلمة و قل فرغت لها الملیة فقیف علی فاقول من انتم فیسور کذبی فاقول انا احمد
 بنی العرب و العجم فیقولون نحن من امتک یا احمد آگاه باشید که قریب است که روز قیامت در چشم
 بر من است علم از این است یک علم سیاه تاریک و تحقیق که ترسند از تاریکی آن فرشتگان پس بگویم من او شان را
 که شما بکنید پس فرسوش کنند او شان ذکر مرا پس بگویم که هم احمد پنجم است پس بگویند او شان ذکر مرا پس
 تو ای اسمد فاقول لهم کیف خلفتمونی و بعدی فی اهلی و عترتی و کتابی فیقولون
 مالکتاب فضیلتنا الا ما عثرک فخرصنا علی ان یبذل هم علی حدی الارض فاقول
 و جهی عنهم فیصد روت ^{ظما} عطاشا مسیو دة و جوههم پس بگویم من او شان را که بعد من اولاد
 من و با کتاب است ای تعانی چه عمل کرده پس بگویند ای کتاب که اما کتاب پس ضایع کردیم انرا یعنی بر او امر دنا می
 آن عمل نکردیم و لکن عزت تو پس عرض کردیم بر زمین که هلاک کنیم ترا بر روی زمین پس باز کردیم من را

ذلك فقال انما ات هذا العبي يوم ما يلعب معه الحسين ورايته من فح التراب مرثية
 قد مله ويمسح به وجهه وعينه فانما احبه لحيته ولدي الحسين لقل اجزي جبرائيل انه
 يكون من الضار في وقت قتل كس بلا و... است کرده شده است که روزی سوز مندا با جماعتی از اصحاب خود سیرت کرده
 که با تاه که تراوشان افتاد بگوشان که اینها با اسم بازی میکردند پس نشست پیغمبر خدا نزدیک کودکی آنان که آن و بوسه
 میداد در میان دو چشم او و لطف میفرمود بر آن کودک پس از آن نشست نزد آن کودک را در کنار خود پس بسیار می بوسید و اینها پس
 سوال کرده شد از موجب آن شفقت که بر حال کودک میداد فرمود پس گفت پیغمبر مندا که به تحقیق که من دیدم این طفل را در آن
 که با حسین بازی میکرد و دیدم که این طفل خاک زیر قدم حسین بر میدارد و می مالد بر روی خود و چشم خود پس این طفل را من می بینم
 میدارم آن سبب که او دوست میدارد حسین فرزند مرا از خرداده است مرا جبرائیل آید و خواهد بود از همه بکاران حسین را در آن
 که بر روی عنون لغات بعضی اصحابنا عن ابي سلمة رضي الله عنهما قالت دخل رسول الله
 صلى الله عليه و آله ذات يوم و دخل في اشارة الحسن و الحسين عليهما السلام جلسا
 جانبيه فاخذ الحسن بيده ايماني بالحسين عليه السلام ايماني و جعل يقبله ان اذا اشارة و هذا
 اخري و اذا جبرائيل نزل و قال يا رسول الله انك تحت الحسن و الحسين مع فقال كيف
 لا اجهما و هما ابريختاي في الدنيا و فمات عيسى فقال جبرائيل يا بني الله ان الله قبل حكم
 عليهما با مرافا بمرله فقال و ما هو يا اخي فقال على هذا الحسن آرموت و عاوه هذا
 الحسين آرموت مذ بوحا و ان لكل بني دعوة مستجابة فان شئت كانت دعوتك
 بو لديك الحسن و الحسين فادع ان اسلمهما السبم و لقتل و ان شئت كانت
 صيتهما ذخيرة في شفا تلك للعصاة من نعم القيمة فقال النبي يا جبرائيل انما من حكم
 ربك الا اريد الا ما يريد و قد اجبت ان يكون دعوتي ذخيرة في شفا عني في
 العصاة من امتي و تقضى الله في و لدي ما يشاء و روايت کرده شده است که در آن روز

اصحاب ما از ام سلمه منی اللہ تعالیٰ عنہا که گفت ام سلمه که رسول خدا ص در روزی در راه بگذرد و در آن روز از پس او حسن
 و حسین نشسته بود و طرف حضرت پس گرفت رسول خدا ص را بر زانوئی خود دست حسین را بر زانوئی پسر خود و پسر
 بی داد کاهی این دو کاھی از آنان که نازل شد جبرئیل گفت ای رسول اللہ تو دوست میداری حسن و حسین را پس گفت رسول خدا ص
 که چگونه دوست دارم ایشان را که آن بر دو گل باغ من اندر دینا و جنگی چشم من ایند پس جبرئیل گفت ای نبی خدا
 به تحقیق که عند ایتعالی حکم کرده است بر ایشان با سری پس صبر کن بر آن حکم پس گفت رسول خدا ص که چیست آن حکم ای برادر
 من پس گفت جبرئیل بر این حسن حکم کرده است که ببرد مسموم و او را زهر نوازند و بر این حسین حکم کرده است که ببرد زهر و ج
 او را بیج نمایند و تحقیق که برای هر پیغمبری دعای هست استقامت پس که نوازنده باشی که باشد دعای تو برای دو فرزند تو حسن
 و حسین پس دعا کن ایسکه عند ایتعالی سلامت دارد آن بر در از شتم و کشتن و اگر نه رسیده باشی که باشد سعیت او
 و خیره برای شفاعت تو کنایه کاران را از است تو در قیامت پس گفت پیغمبر خدا ای جبرئیل من را صمیم بگو که هر دو کا خیره
 اراده منیدارم مگر آنرا که اراده میداد و هر دو کار من و تحقیق که من دوست داشتم و قبول کرده ام ایسکه باشد دعای من
 و خیره برای شفاعت من در کفایت کاران است من و مقدر کند حکم و عند ایتعالی در پسران من آنچه درست است
 الشیخ الطوسی را با سند از عن بنید صلی بر حسب سنت حجرت قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیه وسلم ذات یوم عندی فایما فجاء الحسین ففعلت علیه مخافة ان یوقظ
 البنی ففعلت عنده فدخلوا شعثه فوجلت له وقد تعد علی بطن اللہ فی قعر برسته
 فی سره البنی فجعل یقول علیه فامرات ان اخذت عنه فقال رسول اللہ صلی
 بنی یا زینت حتی یفرغ من بنی له فلما فرغ تووضا الی بنی و قام یصلی فلما سجد
 ارحلله الحسین فمحلله فلبت البنی حتی نزل قلمما قام عاد الحسین محلله حتی فرغ من صلواته
 فنبط البنی صلعم یل و جعل یقول اربنی اربنی جبرئیل نقلت یا رسول اللہ لقد
 را یتک الیوم صنعت شیما صفتہ قط قال نعم جاءنی جبرئیل فغزانی فی الحسین

و احسنی ان امتی تفرقه و اتانی بترقه حمراء روایت کرده شیخ طوسی رحمة الله با سنا خود از
 لایه اراده کرد زینب دختر محبت که گفتند زینب بود رسوخند ام روز سه هفته نزد من پس آمد حسین ام پس مشغول شد ششم
 اورا و بیانه می کردم از رفتن به نزد پیغمبر بگوش ایستاد و میگفتند از صلعم پس تا نهم از حسین پس و آمد حسین
 پیغمبر صلعم و از عقب او من هشتم رسیدم پس یازدهم از آن شبته بر شکم بنی صلعم واقع شد مخزن بول حسین در بان
 بنی صلعم پس بول کرد حسین بر پیغمبر صلعم پس اراده کردم که بگیرم و براندرم حسین ام را از شکم رسوخند صلعم
 پس فرمود رسوخند صلعم که بجهت ایسر مرا ای زینب تا آنجا فرغ شود از بول کردن خود پس هرگاه فرغ شد حسین ام
 از بول کردن و وضو ساخت پیغمبر صلعم و ایستاد و نماز می کرد و پس هرگاه سجده کرد پیغمبر صلعم از سجده سر
 تا وقتیکه فرود آمد حسین از پشت آنحضرت و چون ایستاده شد پیغمبر صلعم باز گشت حسین بجان خود تا آنجا فرغ
 پیغمبر صلعم از نماز خود پس باز کرد پیغمبر صلعم دست خود را و می گفت بنما بنمای جبرئیل مرا پس گفت یعنی زینب رسیده
 از رسول مسلم که ای پیغمبر صلعم بحقیق که دیدم ترا امروز که کردی آنچه نکردی کاری گفت رسوخند صلعم که ای
 ام نزد من جبرئیل ام پس تعزیت داد مرا در صحبت حسین و خبر داد مرا اینکه تحقیق است من جوان گشت اورا و اورا
 جبرئیل بر این خاک سرخ زنگ از مکان کشته شدن ابو السعادات در فضایل العشرة عن به حاله
 خرج النبی مرعبت عایشة فصر علیت فاطمة ام فسمع الحسین ام یکی فقال الم نقلی
ربکا یو ذین ابوالسعادات در فضایل عشرة روایت کرده از رجال خود که برون آمد پیغمبر خدا
 از خانه عایشه پس رفت بنما فاطمه ام پس شنید حسین را که گریه میکند پس گفت فاطمه را که آیا میدانی که گریه
 علی السلام ایضا میدید مرا ابن قولویه با سنا در عن ابنی عبد الله علیه السلام قال کان
 الحسین ام یسبح علی ذات یوم فی حجر البنی بلاعیه و یصاحکة فقالت عایشة یا رسول
 الله ما اسدل عجايبك بهذا الصبي فقال لها ويلك وكيف لا احبه ولا عجب
 له و هو شهرة فوادى و فتره عینی اما ان امتی ستقتله من زیاده بعد و تا

کتب الله من حجی قالت یا رسول الله صلعم حجة من حجك قال نعم وحتین من حجی قالت
 یا رسول الله وحتین من حجك قال نعم واربعة قال فسله نزل نزاده وین یل وینضعف حتی یبلغ
 فتستعین حجة من حج رسول الله صلعم باعمارها این قولیه با سند خود روایت کرده است از ابو عبید الله
 علیه السلام که آنحضرت فرمود عین ابن علی روی در کتف ربنی صلعم بود و مناب رسول الله با او بازی میکرد و میخندد این پیش گفت
 حیات بی میربند صلعم بسیار خوش می آید ترا این پرسش گفت رسول خدا صلعم بجای شه که دای بر تو چو کند دوست
 و خوش نشوم بان که شمه دل من است و مشک چشم من است فلن است من روزه باشه که قتل کند او را پس هر کس که زیارت کند
 و رابعه وفات او بنویسد خدا یتالی برای او بجای از چهای من گفت همیشه از روی تعجب و درج از چهای تو ای رسول خدا
 صلعم آن جبار حج لغت راوی که پس عایشه سواره زیاده میکرد و در سوخته ام زیاده میکرد و دو چند آن میکرد تا آنکه رسید
 بود حج از بهای رسول صلعم با عمره پایی آن حج و با ستاده عمره ابی جعفر قال کان رسول الله
 ذادخل الحسین اجتذبه الیه ثم یقول الامیر المؤمنین! مسکه تم تقع علیه یقبله و یبکی فقول
 یا اباک لم یتکی فیقول یا اباک قبل موضع السیوف منک و ابی قال یا ایت او اقلی قال ای والله
 ابولک و اخولک و انت قال یا ابا فمصادره فاشتی قال نعم یا بنی قال فصر بنی و رفا
 من امتک قال لا یندرانی و ین و ابابک و اخاک و انت الا الصل یقول من ایت
 باز این قولیه روایت کرده است از ابو جعفر علیه السلام با سند خود که آنجناب گفت که بود در سوخته ام راه که داخل
 شد حسین میگفتند او را بسوی خود پس میگفت باید المؤمنین که کبر این را پس میگفت حسین که ای پدر چه کردی میکنی
 پس میگفت رسول صلعم ای پسر من بی بوسم موضع تیغها را از تو یعنی در سینه قالی که بر تن تو رسیدن زخم شمشیر
 برای بوسم و گریه میکنم حسین میگفت که آیا من کشته خواهم شد گفت پیغمبر صلعم آری قسم بکند است که هر تو
 برادر تو و تو هم کشته خواهی شد گفت حسین نه مقابرا میباید جدا جدا بود گفت پیغمبر صلعم آری ای پسر جدا جدا
 خواهد بود گفت حسین که پس ما را که زیارت خواهد کرد از امت تو گفت پیغمبر صلعم که زیارت خواهد کرد مرا و چه ترا

و بعد از آن ترا و ترا کمر صد یغان از سمت من و عدی حاب بر عنه علیه السلام قال امیر المؤمنین ع ترا رفقا
 مطول الله صلعم و قد اهدت لنا ام امنا و نریدا و ترا اقل منا منه فاکل ثم قام
 الی ر و ایه البیت بضلی کمکات فلما کانت فی اخر سجودہ بکی بکاء عرا شدیدا فلم یسئلہ
 حدنا من اجل الی و اعظما مالہ فقام الحسین فی حجره و قال یا اباہ لقد دخلت بیننا فمأسرونا
 کسرونا فابدخو لک ثم بکت بکاء عثمنا فلما ابکاک فقال یا بنی اتانی جبرائیل انفا فاجزانی بک
 قتلی و مصار عمک شتی فقال یا اباہ نما من ین و علی نشتها فقال یا بنی اولیک طوائف من
 اعدائک ین و نکم فیلتبس فی ذل المتألمة و حقیق علی سائهم یوم القیمة حتی اختلفهم من اهل
 الساعة من ذنوبهم و یکنهم الله الجنة در روایت است از جابر که او روایت کرد از ابو جعفر علیه السلام
 که گفت امیر المؤمنین که زیارت کرد ما را رسول الله صلعم یعنی بخانه ما آمد آنحضرت در حالیکه بدید فرستاد و بود ام این شیر
 و مسکه و خرمالو پس پیش رو نهادند و بعد از آن یسین خواندند و فرمودند یا اباہ فاست در وقت بگوشه خانه پس نماز گذارد پسند
 رکعات و در آخر سجود کریمت کرد بستم متدبیر پس سوال کرد در عکس از ما بسبب تعظیم و اجلال او ان کتاب که موجب آن
 کرد حیثیت پس آمد حسین ع در کف داد و گفت ای پدر هر آینه در آه سینه خانه ما پس است و از آن شدیم بگیری مثل
 شادمانی خود ما ندان تو پس کریمتی چنانکه مفهوم کرد ما را پس چه چیز کردی باینکه ترا گفتند ع ای پسر اینک جبرئیل نزد
 من آمد پس خبر داد مرا باینکه شما کشیدند خواستند و معا بر وقت کلاه و ساه متفرق و با بجا خواهد بود پس گفت حسین ع که پس
 برای آنکس زیارت کند ما را با وصف پراکنده و متفرق بودن مقابله فرمود بنی صلعم ای پسر آنکسان که زیارت
 شما کنند کردی انداز است من که زیارت فرمایند کرد شمارا پس التماس خوانند کرد بحسب آن زیارت کتاب
 از من دستار است و لازم بر من اینک بیایم نزد ایشان روز قیامت تا ندانم هم از موهای قیامت که باشد
 او شان را چه سبب گناه و جایی دهد او شانرا خدا تعالی در جنت المفید را و راوی آن ابی صلعم
 کان ذات یوم جالساً و حوله علی زفاطمة الحسن و الحسین علیهم السلام فقال

لهم كيف بكم اذا كنتم صرعى وقبوعا كما شئتم فقال الحسين ^ع نموت موقفا او تقتل فقال
 لا بئس قتل يا بني طالما يقتل اخوانك وتشرذم در را بر بكم فوالله لا يرض فقال الحسين ^ع وولد
 نقتلنا يا رسول الله فقال شيراك الناس قال فهل ينزرونا بعد قتلنا احد قال نعم يا بني
 طائفة من اهل بيته يريدون بزيارتك بوعت وصلتي فاذا كان يوم القيمة جئنا
 الى الموقف حتى خذنا يا اعضاءها فاخلصها من اهل اله وشدايد و شيخ مفيد عليه السلام
 روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و کرد او علی و فاطمه و حسن و حسین نشسته بودند
 عليهم السلام پس گفت پیغمبر صلعم او شان را که چگونه خواهد بود در حال شهادت که خواهید بود شما بر زمین افتاده و
 شما خواهید بود متفرق پس گفت حسین علیه السلام که آیا خواهید مرد ما بموت یا کشته خواهیم شد پس گفت پیغمبر صلعم
 که نه بلکه کشته خواهید شد لای فرزندان از روی مسلم و کشته خواهد شد برادر تو از روی مسلم که زنده خواهد شد و زینت شما در زمین
 یعنی در شهر را پس گفت حسین که کدام کس خواهد کشت ما را ای پیغمبر صلعم پس گفت رسول که در تیرمان است من
 خواهد کشت شما را پس گفت حسین که آیا زیارت خواهد کرد کسی ما را بعد کشته شدن ما گفت پیغمبر صلعم آری ای فرزندان من طایفه
 اراده من خواهد کرد و زیارت کردن شما خوبی را در امرش را با من پس هرگاه که خواهد بود روز قیامت خواهیم آمد نزد خدا
 در صحرائی محشر تا آنجا خواهیم که منت بازو بمانی او شان را و خلاص خواهیم کرد اینده او شان را از ترس و بیم روز قیامت
 و شاید آن ابن عباس و مشیر الاحزان عن ابن عباس لما اشتمك رسول الله صلعم من صله الله
 مات فيه ضم الحسين ^ع لصدرا يسيل من عرقه وهو نحو دسفنسه و يقول مالي و ليريد
 لا بارك الله فيه اللهم العرن بن يد ثم عشي طويلا و افاق جعل يقتل الحسين ^ع و عينا ك
 تدفان و يقول اما السبي و يقاتلك و مقاما بين يدي الله عز و جل ابن عباس در مشير الاحزان
 حزان از ابن عباس روایت کرده است که هرگاه شدت کرد پیغمبر صلعم را مرضی که در آن مرض وفات یافت چنانچه
 حسین علیه السلام را بسینه خود و عرق آنحضرت روان بود و آنحضرت در حال نزع بود و میگفت که چیست مرا و نیزه

یعنی نیز در این چه سر و کار است و موجب عداوت او با من چیست برکت نه دادند بتعالی در آن بازند یا لعنت کن نیز بر او بعد
 ندان غشی بر آن حضرت طاری شد چنان چو شش آمد بوسید او حسین را و حال اینک در چشم او گریبان بودند و میگفت که گن مرا و قاتل
 ترا ای حسین مقامی است رو بروی شدای عزوجل یعنی در آن مقام داد خود از حسد اشتیاقی خواهیم ما و ای آن رسول الله صلعم
 دعا الحسن بن الحسین قریب مؤنه فقر بهما و ستمهما و جعل یرسهما و عینا لا یمطلان در روایت کرده
 شده است که رسول خدا صلعم من و حسین را طلبید پیش خود در وقت قرب موت پس قریب کرد این دوستان
 از خود دور کرد و ایشان را بوسید ادر می کشید بهای ایشان را از خود دور کرد و در چشم آنحضرت عیدانم امیر ما بود
 بسند ابن عباس قال بیئتنا انا و فاطمة و الحسن بن الحسین عند رسول الله صلعم
 اذ التفت الینا فکی فقلت ما تبکیک یا رسول الله صلعم فقال اکب متابع بکم بعدی فقلت
 ما ذاک یا رسول الله قال من ضرتک علی الفراق و لطم فاطمه خدها و طفنة الحسن فی الخد
 و السهم الذی یسقی و قتل الحسین قال فکی اهل البیت جمیعاً فقلت یا رسول الله ما خلقنا ربنا
 الا للذکر قال البشر یا علی فان الله عزوجل عهد الی الایمان من من لا یعضک الا کفان
 ابن بابویه روایت کرده است بسند حمزه بن علی ابن ابیطالب که گفت علی در پنجاهمیکه من و فاطمه و حسن و حسین بودیم نزد محمد
 خدا صلعم که نگاه متوجه شد پیغمبر خدا صلعم بسوی ما پس کر لیت پس گفتم چه می کردی ترا ای پیغمبر خدا صلعم پس گفت آنحضرت
 صلعم که میگفتمم از آنچه کرده خواهد شد بشما بعد من پس گفتم که چیست آن یا رسول الله گفت پیغمبر صلعم که میگفتمم از ضربی که ترا بر
 و طایفه که فاطمه بر خواره خورد و نیزه که حسن را بران رسد در هر یک که نرسد نیده شود حسن را و کشته شدن حسین گفت من علی
 السلام که پس که چه کردند تمام اهل بیت پس گفتم یا رسول الله صلعم ای علی شارت باد ترا که تحقیق خدا بی ضرر جل عبد کرده است
 من که دوست ندارد ترا مگر من و بعضی ندارد و تو مگر کافر الشیخ محمد بن الحسن الصفار روایت بصایر الیه جات
 عن عبد الله بن سنان قال رحلنا مع علی علیه السلام الی صفین علیا حادی ینوی ما
 صراً ایا ابا عبد الله فقال دخلت علی رسول الله صلعم و عینا لا تقیضنا و فقلت یا بی

بابی یا رسول الله صلعم ما لیتک لفتنار اعضیک احدی قال لا بل جئت اعدای میری
 فاجزنی ان الحسین یقتل بشاطی الفرات و قال هل لک استمک من توبه قلت نعم فمد ید
 فاحذ قبضه من تعاب فاعطایها فله املک من ان فاستاد و ... الله صریحاً
 صحیح بن سن العماره ... بجا بر الدرجات روایت کرده از عبد الله بن جبرئیل که گفت عبد الله بن جبرئیل
 بجانب صفین پس ... در ... که گفت که من گفتم که پروردگار من سزای تو باد ای ... که
 کردم بخدمت رسو خدا در حال که پشیمانی او گریبان بود پس گفتم که پروردگار من سزای تو باد ای ... که
 که جنبای تو که باشد در خشم آورده است کسی ترا گفتندی بلکه برونه در من جرات ... او مرا اینک گشته خواهد شد اس و در
 مجلس نخواست که گوید که گفت ابو عبد الله جبرئیل که گفتم ای امیرالمؤمنین و انت که این ... است گفت امیرالمؤمنین که تحقیق
 آنست فی اهل و عن محمد بن عمار بن یاسناد و عن ابي ابراهیم ان فی قال خراج امیرالمؤمنین
 مجلس فی المسجد و اجمع الصحابه حله و جاء الحسین و حتی قام بین یدیه فوضع ید علی راسه
 و قال ما بکت علیهم السماء و ... من السماء کما انما تطیر من ... الله ینقلک تبکک السماء
 و الارض روایت کرده است که ... معده هزار بار خواند خود از ابراهیم نخعی که ... آن آمد امیرالمؤمنین ... نشست
 در سجده و شمع نه اصحاب آنحضرت کرده او و آمد حسین تا آنکه ایستاد و رو بر روی آنحضرت پس بنیاد امیرالمؤمنین دست خود را بر سر
 هدایت نام پس گفت ای پسر تحقیق که سزای عزوجل خدمت کرد چند مردم را در قرآن مجید پس گفت حسد ایتالی که گریه نکرده بر ایشان
 آسمان در زمین و بنواذ ایشان بهمت داده شده قسم خداست که بر این بر این خواهی نشست ترا و گریه خواهم کرد بر تو آسمان
 زمین و عن الجریث الاعور قال قال علی بن ابی طالب و ابی الحسین المقتول یظهر الکوفه و الله کان فی
 اطرالی الحشر ما دلا عناقها علی قبره من انواع الوحش مکنه و ین ثونه لیسلا حتی الصبح فاذا
 لکن لک فایا که و الحفاه روایت است از حضرت امیر که گفت حضرت امیر که فرمود علی پروردگار من سزای حسین
 سزا بدست به پست گو فرقه است که گویا من بی چشم لبوی جانوران وحشی که راز کرده اند گریه های خود را بر قبر حسین علیه السلام

از انواع جانوران میگیرند بر او و مرتبه میکنند او را بوقت شب تا صبح پس هرگاه که بر توغ آمد پسین دال پس شما احتراز کنید
از جفا کردن صاحب قرب لا اسناد محمد بن عیسی عن القناداح عن حفص بن محمد عن ابي عبد الله قال
مر علی بن ابی طالب فی امتنن من اصحابه قال انما تر بها توقت عینا للکلاء اشرف قال هذا مناخ رکابهم
و هذا ملقی بر حاله و هیناء تهرق دما بهم طوبی لک من توبه علیک تهرق دما علی الایمه
روایت کرده است صاحب قرب لا اسناد محمد بن عیسی از قول القناداح و او از پدر خود فرمود پدر او عین السلام که گاهت علی کبریا که
از اصحاب خود گفت که پس هرگاه هر روز در محضرش بجز آنکه شد چشمنهای او بسبب کرب پس گفت که این جای نشاندن شران ایشان است
و این بیفتادن بارهای ایشانست و در این جا بکنند خواجه شد خونهای اویشان شرده بادترای خاک که بر تو برکت خواجه شد خونهای اویشان
کشف الغنه عن الاصبغ بن سنان عن علیه السلام قال اتینا معه من وضع فرج حسین علیه السلام
نقال علی علیه السلام همده مناخ رکابهم و موضع رجالهم هیناء من ادمایهم فیئنه من آل محمد صلعه
یقتلون بهن العرضه تبکی علیها السماء و الارض و کشف الغنه روایت کرده است اصعب بن سنان علی
بن کعب نسبی که او هم بابا علی بن تقیام قبر حسین پس گفت علی بن ابی طالب تمام نشدن ایشان او نشانست و جای بنادن در دای او نشانست
چنان گشته شدن خونهای او نشانست چنان از آل محمد صلعه گشته خواهد شد در این میدان که کبریا خواهد کرد بر او نشان آسمان و زمین این
قولویه با اسناد از ابن ابی عمیر علیه السلام قال نظر امیر المومنین الی الحسین فقال یا عبنا کل
مومنین قبلی اما یا ابتاه فقال نعم یا عبی ابن قولویه با اسناد خود روایت کرده است از ابو عمیر علیه السلام که فرمود انجذاب
که دید امیر المومنین بسوی حسین پس گفت که ای باعث شک باریدن هر مومن پس گفت حسین یا امیر المومنین که ای پدر من برت
هر مومنی خواهد شد یعنی این که فرمودی در حق من فرمودی پس گفت امیر المومنین ای پدر من حق تو نعم الجاه را وی فی بعض
الکتب المعبره عن لوط بن علی عن عبد الله بن یسرف قال کنت مع من عزی مع امیر المومنین فی بعض
وقل اخذ ابویوب الاعمى السلی الماء و حره عن الناس فشی المسلمون العطش فامرسل علی
نواله من علی کشفه فاحرفوا احابیس فضاق صدره فقال له و لدا حسیب من امینی الیه یا ابتاه فقال

امضی یا ولد بنی نضی مع فوارس نفسی امیر ابو یوسف المباع و بنی حیمته و خط فوارسه و آتی الی
ایته و اجزه فبکی علی فقیل له ما بلیک یا امیر المؤمنین و هذا اول فتح بمرکة الحسین بقال ذکرته
انده سيقبل عطشاناً لطفاً کبلاً حتى يتفر فرسه و لحجم و يقول الطلبة الطلبة لامة تلت ابنت
سها در بکار هست که در است کرده شده است در بعض کتابی معتبر از بوطن یکی از عمده الله بن یس که گفت بن یس که بودم
در میان لشکری که بود در بنک صفین همراه امیر المؤمنین و تحقیق در آن حال گرفت ابو یوسف امیر السلی آبی و می نفست که در آن آب را از مردم
پس شکایت کردند از شلمان تشکی را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام پس فرستاد آن حضرت سواران را برای واکردن راه آب و دفع
کردن فوج ابو یوسف دریا پس باز آمدند آن سواران تا امپه و بی بهره یعنی بر فوج دشمن نگرینانند پس تنگ شده سینه بنای امیر المؤمنین
پس او حسین را که بر دم بسوی ابوابت ای پر پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام بروای پس برین پس رفت حسین با سواران پس
گرفت ابو یوسف دریا و حسین علیه السلام بر آب دریا خیس کرد و سواران خود را فرود آورد و کجاست پر خود آمد و از حال
هریست ابو یوسف خبر داد پس گرفت علی پس کسی عرض کرد با آن حضرت که چه چیزی کردی تا ترا ای امیر المؤمنین و حال آنکه این
اول فتح است که بمرکت حسین حاصل شده پس بنفام فرخت است نه جای گیره پس فرمود علی که من یاد کردم کشته شدن حسین را
تشد در لطف که با ما آنکه رم کند اسپ او و او از کند و بگوید انظلم الظلمه برای استی که گشت پس در خیز مغیر خود را این با لویه
في الامالی و کمال الدین بسند که عن ابن عباس قال كنت مع امیر المؤمنین فی
خارجة الى الصعير فلما نزل فیسوی و هو مشط بقران نادى يا على صوته يا ابن عباس
تعرف هذا هو صنع قلت ما اعرفه يا امیر المؤمنین فقال له لو عرفته كم عرفتي لم تكن تجوز
حتى تبكي بكاء فبکی اطويلا حتى خصلت لحته رسالت الاموع علی صلوا بکینا معاً و هو يقول
اوه اوله مالی و لال اصفار مالی دلال خرب الشيطان و والیاء الکفر صیراً يا ابا عبد الله فقد
لقا برك مثل الذي قلتي منهم ثم دعى بماء فتوضا و رضوا الصلوة فضلى ماشاء الله ان يصلوا لردك
بحو كلامه الا اول الا انه نفس عند القضاء الصلوة و كلامه ساعة ثم امينة فقال يا ابن عبد من نفقت

لها انا ذاق قال الا احد تلك بما رايت في منامى انفا عند رقدتي فقلت فامت عيناك ورايت خيرا يا
 كبير المومنين قال رايت كاني برجال قد نزلوا من السماء معهم اعلاء مريض قد تغلد و اسيرتهم
 وهي صبي تلع وقد خطو حول هذا لاه من خطبة ثم رايت كاني هذا الخيل قد ضربت باعضائها
 الا من تضرب بدم غليظ وكاني ما لحين سلجني و فرخي ومضغتي رفخي قد غرق فيه يستغث فيه
 فلا يعاين ذلك ان الرجال البيض قد نزلوا من السماء ينادونه ويقولون صرا الال الرسول بانكم
 تغفلون على ابدى اشرار الناس وهذا الحنة يا ابا عبد الله اليك شستاقه ثم معتر وشي ويقولون
 يا الحرس الشرف فقد اقر الله به عينك يوم الناس لو رب العالمين ثم اجمعت بك والدي نفس على ملة
 لقد حدثني الصادق الصديق ابو القاسم صلعم اني سار بها في خروجه الى اهل البقي فلينا وهذه
 ارض كرب بلاه قد فرسبه الحسين وسبعة عشر رجلا من ابدى وولدنا طمه و ايتها الهى السموت
 معروفة بل كرا ارض كرب وبلاء كما نذك بقعه الحرميين وبقعه بيت المقدس ثم قال الى ابن
 عباس اطلب في حولها ابر الطباء فولته ما كذبت ولا كذبت وهي مضفرة لونها لون النخ عفران
 قال ابن عباس فطلبها فوجدتها مجمعة فناديتها يا امير المومنين قد اصبها على الصفة التي
 وصفتها لي فقال على صدق الله ورسوله ثم قام بهرول اليها فحملها وشتمها وقال هي بعينها
 اتعلم يا ابن عباس ما هذه قد شتمها عيسى بن مريم وذلك انه مر بها ومعه حواريون
 فزأ منها الطباء فجمعة وهي تسكى فجلس عيسى وجلس حواريون معه فسكى وبكى الحواريون وهم
 لا يدرون لم جلس ولم بكى فقالوا يا روح الله ما يبكيك قال تعلمون اي ارض قالوا لا قال
 هذه ارض قتل فيها فرخ الرسول احمد صلعم وفرخ الحرة الطاهرة البتول شيمها قات
 ويلحد فيها طينة اطيب من المسك لا ينها طينة الفرخ المشتهر به وهكذا تحور طينة
 الامبياء واولاد الاببياء فهذه الطبا يكلمني وتقول انها نزعني في هذه الارض

شوقاً الى تربية الفرح المبارك وزعمت انها امنة وهذه الارض فتح ضرب يده الى هذه
الخير والبعثات تشمها وقال هذا ليعرطباء على هذا لطيب كما حبس يشمها الله
نا بقها ابد حتى تشم ابو فيكون له عزاء وسلوة قال وبقيت الى يوم الناس هذا وقد
اصفرت بطول نرسها وهذه ارض كرم وبلاد تشم قال يا على صوفه يا رب عيسى بن مريم
لا تبارك في ثلثه والمعير عليه والحادل له بشمكي بكاء اطويلاً وبكنا معه حتى سقط
بوجهه وعشى طولاً ثم انا فاخذ ابع وجره في ردايه واه في ان امرها كذلك ثم قال يا بن مريم
اذا رابتها فجر دما عيطا وتسيل منها دم عيطا فاعلم ان ابا عبد الله قد قتل بها ودفن قال
ابو عباس نوالله لقد كنت احفظها اشد من حفلي البعض ما اقرض الله من رجل على وانا لا
احلها من طهرني كي بيتا انا نام في البيت اذا اتممت فاذا هي يسيل دما عيطا وكان سبب قتل املا
دما عيطا فحلت وانا بالك وتلت قد قتل والله الحسب والله ما كذبتني على قطني حدث
حدثني ولا اجزني بشي قط انه يكون الا كان كذلك لان رسول الله صلعم كان يخبره
باشياء لا يخبرها غيره ففرغت وخرجت وذلك عند الفجر فرأيت والله ان المدينة كانت
ضباب لا يستبين منها اثار عين ثم طلعت الشمس ورايت كما بها مكسفة ورايت
كالميطان المدينة عليها دم عيط فحلت وانا بالك فقد قتل والله الحسب وسمعت
صوتاً من ناحية البيت وهو يقول اصير وال رسول قتل فرح البتول النور ونزل
روح الامير بكاء وعويل ثم بكى يا على صوته وبكيت فاشيت عندي تلك الساعة
وكان شهر المحرم يوم عاشوراء العشر مصعب منه فوجدته قتل يوم وراى علينا خبره وقام
كذلك لحديث اولئك اللذين كانوا معه فقالوا والله لقد سمعنا ما سمعت ونحن في
المعركة ولا ندري ما هو فكتنا نرى انه الحضر عليه السلام من ابن بابويه روايت كرده كه گفت